

طرحی برای پژوهش

# امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی و بازسازی هویت ملی در ایران معاصر

دکتر محمد علی فتح الهی  
استادیار پژوهشگاه علوم انسانی  
و مطالعات فرهنگی

نهضت مشروطیت را در عین حالیکه می توان از جهاتی <sup>۱</sup> به عنوان یک رخداد سیاسی اجتماعی مطالعه کرد ، اما در مجموع ماهیت متحول آن را نیز می توان از جنبه های دیگری مورد توجه قرار داد . مشروطیت ایران آغازی برای یک دوره ی انتقالی محسوب می شود این دوره ی انتقالی را می توان در چشم انداز بسیار وسیعی مورد پژوهش قرار داد . انتقال از یک ساختار سیاسی اجتماعی کهنه و پوسیده به یک ساختار شبه مدرن و به ظاهر متجدد تصویر حداقلی است که می توان از این چشم انداز وسیع بدست داد .

بهم ریختگی همه جانبه ای که در ساختار نظام اجتماعی ، سامان سیاسی و دستاوردهای فرهنگی ایران بروز کرد ، همه ی ارکان زندگی ما را تحت تاثیر قرار داد . جامعه ی ایرانی با "مشروطیت" (و شاید به تعبیری بتوان گفت پس از شکست جنگ های ایران و روس) وارد دورانی از تجربیات گردید که هر کدام ورای ارزیابیهای مثبت و منفی ، در ایجاد قابلیت های ملی به طور کلی موثر بوده و زمینه را برای پذیرش حقایق و الاتی در زمینه های گوناگون زندگی و معرفت شناختی فراهم آوردند .

از صدور فرمان مشروطیت و مقدمات قبلی آن تا شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری و طرح اندیشه های ایشان ، از ورود حوزه نجف در بحث های مشروطه خواهی و رهبری فکری و سیاسی نهضت توسط مراجع تقلید این حوزه تا مبارزات آزادیخواهان در مناطق مختلف کشور ، از حضور پررنگ باورهای غربی در ساختار نظام مشروطه و فعالیت

جریانهای فراماسونری تا دخالت نیروهای بیگانه و از کودتای رضاخان از طرفی و تاسیس حوزه علمیه قم از طرف دیگر و مبارزاتی که در دوره رضاخان دینداران برای حفظ فرهنگ ملی ایران انجام دادند، همه از مصادیق تجربیات گرانقدری بود که در تکوین شخصیت اجتماعی و سیاسی و هویت ملی نوین ایرانی نقش داشتند.

با این تفاسیل، مشروطیت را نه به عنوان یک رخداد عادی بلکه می‌بایست آن را آغازی برای دوران شک و تردید توأم با تجربیات سیاسی اجتماعی فراوان دانست که هر کدام به نوبه خود در مستعد کردن شعور اجتماعی و درک سیاسی جامعه ایرانی برای ایفای نقش تاریخی خود در آینده موثر بودند.

اگر آرمانهایی که شعارهای اصلاح طلبی، قانون خواهی و تجددگرایی در جامعه‌ی ایران ایجاد کرده بود با قراردادهای استعماری به یاس تبدیل شد و اگر امیدهایی که جنبش اجتماعی سیاسی تحریم به رهبری مرحوم میرزای شیرازی برانگیخته بود با حاکمیت رژیم مشروطه‌ی سلطنتی و اعدام و ترور رهبران مردم، به شک و تردیدی جانکاهی تبدیل شد و این شک و تردید در همه ارکان اجتماعی ایران تسری پیدا کرد و اگر مصائبی که کودتای رضاخان در ایران ایجاد کرد و با این کودتا، استعداد های ملی، نقش تاریخی ایران در تبلور فرهنگ جهانی، بلوغ سیاسی و علمی، پویایی و نشاط فکری و از همه مهمتر حتی هویت ایرانی مورد مجادله و چالش قرار گرفت، همه‌ی این وقایع با تمام نتایج تلخ و شیرینی که داشتند، زمینه‌های ظهور و بلوغ سیاسی، فکری و اجتماعی ایران در بحرانی‌ترین ادوار تاریخی بود.

هر چند عده‌ای تلاش می‌کنند که بنا بر کودتای رضاخان و تاسیس سلسله‌ی پهلوی مشروطیت را واقعه‌ای تمام شده و پروژه‌ای ناتمام و ناکام معرفی نمایند اما همه‌ی آنهایی که ماهیت فکری، فلسفی و تاریخی نظام سیاسی مشروطه را با توجه به ساختار سیاسی اجتماعی و باورها و ارزشهای جامعه ایران درک می‌کنند تردیدی ندارند که استعداد نظریه مشروطه در تاسیس یک جامعه‌ی آباد، آزاد، مستقل و پیشرفته بیش از این نبود.

مشروطیت، سیاست‌های حاکم بر برنامه ریزی‌های این نظام و توان فکری و فلسفی این نظریه، فراتر از آن چیزی که برای جامعه ایران به ارمغان آورد نبود. اگرچه انقلاب مشروطه تبلور آرمان‌های آزادیخواهی، قانون‌گرایی و دین‌مداری در ساختار استبدادی و خودکامی نخبگان سیاسی و فرهنگی سلطنت قاجاریه بود اما نظامی که تحت عنوان نظام مشروطیت جایگزین شد محصولی جز بهم ریختن ساختار فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی اقتصادی و سیاسی گذشته نداشت.

شاید این تصور به اذهان خطور کند که این بهم ریختگی لازمه‌ی گذار از یک نظام پوسیده و کهنه به یک نظام جدید بود. اما مطالعه‌ی دستاوردهای انقلاب مشروطه در حوزه نظم سیاسی و سامان اجتماعی به ما می‌آموزد که این بهم ریختگی تا پیروزی انقلاب اسلامی هویت ایرانی و شخصیت ملی این سرزمین را به چالش کشید و تشتت اخلاقی، فقدان یک سیاست هماهنگ و همساز با باورها و ارزشها و گرایش‌های جامعه و از همه مهمتر نبودن

یک آرمان مقدس در چشم انداز تحولات آتی ایران برای پایداری این کشور در نظام سلطه ای که در حال شکل گیری بود، همه و همه، نشان می داد که جامعه ی ما وارد دوره ی متلاطمی از تحولات تاریخی شده است.

هرچند وقایع بعد از سقوط رضاخان و همچنین ملی شدن صنعت نفت می رفت که تاحدودی قلبهای جریحه دار جامعه ایرانی را تسکین بخشیده و آرمانهای انقلاب مشروطه را (که غربگرایان بی هویت به پای دیکتاتوری واستبداد رضا خان قربانی کرده بودند) مجددا درازهان ملت زنده نماید اما سیاستهای دولت ملی و کودتای خونبار ۲۸ مرداد تیر خلاصی برپیکر نیمه جان ونحیف گرایشهای مشروطه خواهی در ایران بود.

انقلاب اسلامی در بستر چنین تجربیات فراوانی که توأم با شک ها و یقین ها و همچنین خطر پذیری ها بود، متحقق شد. این انقلاب آغازگر دوران جدیدی در تاریخ حیات ایران گردید. انقلاب اسلامی را می توان از جنبه ثبات فکری و سیاسی و دینی و سامان اجتماعی تا حدود زیادی با دوران قبل از مشروطیت علی الخصوص با دوران صفویه مقایسه کرد. اگر چه نوع ثبات، آرمانها، چشم اندازها و دیدگاههای آن با دوره قبلی متفاوت است. اما نتیجه و عملکرد آن در بازشناسی هویت مجدد ایرانی بر پایه باورها و ارزشهای جامعه، یکسان است.

ایران با انقلاب اسلامی به دروه ی ثبات فکری، سیاسی، شخصیت اجتماعی و الگوی دگرگونی و تغییر رسید. این شخصیت صرفنظر از دآوری های خوب و بد، در ساختار نظام مشروطیت ایران و باورهای نخبگان چاکم بر این نظام و طرحهای نو سازی و دگرگونیهای اجتماعی آنها بهم ریخته بود. ایران در طول نزدیک به یکصد سال حاکمیت مشروطه هیچ الگوی مشخص، متقن، معقول و قابل اتکایی برای بازسازی هویت ملی و فرهنگی خود نداشت. الگوهای اجرا شده، الگوهای دیکته شده، تاهمساز با ارزشها و باورهای جامعه بود و نتوانست اعتماد عمومی را بخود جلب کند.

اگر این بحث را از زاویه ای دیگری تجزیه و تحلیل کنیم باید گفت که جامعه ی ایرانی تا قبل از تاسیس نظام صفویه، در شرایط بی ثباتی، پراکندگی و نبودن یک جهت مشخص برای رسیدن به یک آرمان دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بود. با تاسیس حکومت صفویه در ایران، این بی ثباتی به الگوی مشخص و جهت داری رسید و بر پایه ی این الگوی مشخص دگرگونی های چشم گیری در ایران اتفاق افتاد که از دیدگاه بسیاری از محققین تاریخ ایران در داخل و خارج، نوعی نوزایی (رنسانس) محسوب می شد.

این الگوی مشخص از ناحیه ی حکومت گران و نخبگان دوران بعدی به هردلیلی مبنای تحولات و دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران قرار نگرفت. در نهایت در دروه ی قاجاریه به انحطاط رسید. یعنی، اگرچه تا قبل از انقلاب مشروطه، ایران تا حدودی دارای ثبات سیاسی و اجتماعی هست اما در این ثبات چشم انداز قابل اتکایی برای دگرگونیهایی که در جهان در حال وقوع بود و ایران نمی توانست از شعاع اثرات آن به دور بماند، وجود نداشت.



انقلاب مشروطه در حقیقت پاسخ به ندای تمنای دگرگونی در میسر شدن و صیورورت ملی برای رسیدن به یک الگوی سامان اجتماعی مشخص و جدید بود. بنابراین ارزش هر یک از حوادث مطروحه در این انقلاب باید در میزان تاثیری که بر تکوین شخصیت ملی جدید دارد مورد محاسبه قرار گیرد. اما در بلوای الگوهای متضاد مشروطه این شخصیت ملی گم شد و با روی کار آمدن غربگرایان و سلطه ی مطلقه ی، این جریان بر تار و پود سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران، فرنگی مآبی، تعطیل کردن عقل و تقلید مطلق از محصولات فرنگی، جایگزین آن شخصیت گردید. شاید دور از حقیقت نباشد اگر ادعا کنیم که ایران فکر ایرانی، عقل و استعداد ایرانی در نظام مشروطه گم شد و حتی در حاشیه های غرب نیز قرار نگرفت. نظام مشروطه یک نظام غربی، دولتهای مشروطه دولتهای دست نشانده و ایران هم به عنوان یکی از مستعمرات کشورهای اروپایی (علی الخصوص انگلیس و بعد هم آمریکا) میدان آزمون انواع و اقسام الگوهای توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفت. بدین ترتیب نمی توان در مشروطیت متوقف شد و در تحلیل حوادث آن نتیجه گیری سریع نمود و بی توجه به ویژگیهای آن و دستاوردهایی را که برای جامعه ایران به ارمغان آورد، به قیاس مع الفارق دست زد.

انقلاب مشروطه یک انقلاب دوره ی گذار از یک جامعه ی کهنه و پوسیده با اقتصاد معیشتی و نظام سیاسی و اجتماعی غیر قابل اتکا در دوره ی دگرگونیهای بنیادی در عصر مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون در ایران بود. اما نظامی که تحت عنوان نظام مشروطه حاکم شد و دولت های این نظام، استعداد، ظرفیت، مبانی فکری، فلسفی و دینی لازم واز همه مهمتر شجاعت و لیاقت، هدایت ایران در کوره راههای پرپیچ و خم و صعب العبور این دگرگونی و تغییر را نداشتند. علل این ناتوانی می تواند یکی دیگر از زمینه های پژوهش باشد. اما مشروط به اینکه تحت تاثیر مشهورات تاریخ نگاری رسمی دوران معاصر نباشد. با این تفاسیل می بینیم که انقلاب مشروطه نه تنها نتوانست آن آرمانها را متحقق بلکه همان نظم با ثبات غیر مطلوب را نیز از بین برد و نوعی بی هویتی فرهنگی، سیاسی، فکری و فلسفی و اخلاقی را در ایران ترویج کرد.

انقلاب اسلامی در چنین شرایطی ظهور کرد. اگرچه آرمانهای انقلاب اسلامی با آرمانهای انقلاب مشروطه جهت واحدی دارد اما سطوح این آرمانها و زمینه های تحقق آنها هیچ سنخیتی با مشروطه ندارد. مخصوصاً از جنبه ی دیگر باید گفت که نظام مشروطه نیز بطور کلی با نظام جمهوری اسلامی قابل مقایسه و تطبیق نیست.

در تحلیل مشروطیت ما نمی توانیم رابطه ای مستقیم بین انقلاب اسلامی و ظهور اسلام در چهارده قرن پیش را خدشه دار کنیم. حقیقت انقلاب اسلامی ارتباط مستقیم و بی واسطه ای با صدر اسلام دارد و مانند ادیان بزرگ الهی در باور ها و اعتقادات مردم بعنوان یک هدیه ای الهی تلقی می شود.

در این انقلاب و رای تحولات اجتماعی، قدرت دین الهی ظاهر و ارتباط بین زمین و آسمان نمایان شد. اگر بخواهیم تحولات دوران مشروطیت را همتراز با وقایع انقلاب اسلامی و به

عنوان ریشه های آن مطرح کنیم راهی به خطا رفته ایم، تحولات عجیب دوران مشروطیت و پیچیدگی آنها در ناامید کردن مردم از هر قدرت غیر الهی موثر بودند اما نمی توانستند به عنوان علت موجهی انقلاب بزرگ اسلامی مطرح شوند، اگرچه می تواند زمینه های تحول نگرش مردم و نخبگان سیاسی و تفکرات مذهبی به نسبت دین و سیاست و دگرگونیهای اجتماعی باشد. هر چند که انقلاب اسلامی سایه خود را برگزشته انداخته و باعث شده است که همه آن تحولات اجتماعی را با حال و هوای جدید نگاه کنیم، به عبارت دیگر تجدید حیات جامعه توحیدی، وابستگی مستقیمی با حقیقت انقلاب اسلامی دارد و وجود نهضت‌های تاریخی از جمله مشروطیت را نه به عنوان حلقه ارتباطی تاریخی در این زمینه بلکه صرفاً در حد زمینه سازی های تاریخی و ذهنی قابل تبیین می باشند.

بر این اساس شناخت چنین دوره انتقالی را با توجه به ادوار با ثبات قبل و بعد آن بهتر می توان ارزیابی نمود و این مقاله نگاهی به ویژگی های آن ادوار دارد. مشروطیت ایران مسبوق به دوران با ثباتی است که از ظهور صفویه آغاز گردید و مقدمات شکل گیری نظام سیاسی ایران را بر اساس کشور-ملت پدید آورد.

این نظام سیاسی با هدف پرکردن شکاف بین واقعیت و آرمان و با طرح جامعه عرفانی توسط صفویه بوجود آمد، تشکیل چنین نظامی که براساس روابط عرفانی و صوفیانه تنظیم یافته باشد واسطه ای بود که آرمانهای دینی را با واقعیت زندگی پیوند می داد. چنین جامعه عرفانی قائم به دین بوده و تبلیغ و اجرای شریعت را وظیفه خود می دانست، اما رابطه ی فقیه و عالم دینی با مردم در این نظام، همانا رابطه ی محدث و مستمع و یا مفتی و مستفتی بود و هنوز ابعاد اجتماعی این رابطه علمی ظهور نیافته بود. این نهاد علمی که در ذات خود مستقل از قدرت سیاسی در جامعه صفوی بود ولی در حد همان رابطه ی علمی، وحدت نظام سیاسی را مخدوش کرد و می توانست به تعامل خود با دیگر نهادهای اجتماعی ادامه دهد اما بطور طبیعی و در گذر زمان ابعاد اجتماعی چنین نهاد علمی آشکار گردیده و در نوع تعامل آن با نهادهای دیگر تاثیر می گذاشت، چیزی که منجر به کشمکشهای شدید میان اصولیین و اخباریان در حوزه های علمی گردید و تا اواخر قرن دوازدهم هجری تداوم یافت در واقع تعارضها و شکافهای پیچیده تری را فراروی جامعه سیاسی قرار داده و کارایی جامعه عرفانی را زیر سوال برد. نتیجه کشمکشهای فراوان، پیروزی اصولیین بر اخباریان بود که به طرح جامعه فقهی از جانب مرحوم وحید بهبهانی (ره) در اواخر قرن دوازدهم هجری انجامید و نظریه سیاسی ایران را وارد مرحله جدیدی نمود. نظام سیاسی ایران که در ادامه ی جامعه صفوی و با روی کار آمدن قاجاریه شکل گرفت همه اعضا و ارکان جامعه را در چهارچوب و رابطه فقهی ملاحظه می کرد که هر کسی در آن باید مجتهد و یا مقلد باشد و حتی حاکم هم نمی تواند از این رابطه اجتهاد و تقلیدی برکنار بماند. بدینسان رابطه فقیه با مردم تحول پیدا کرده و به رابطه "مرجع تقلید" یا "مقلد" تبدیل گردید. این رابطه حکم فقیه را نافذ و فتوای او را لازم الاجرا می نمود و به عبارت دیگر رابطه علمی بین مفتی و مستفتی دارای بعد اجتماعی و تاثیر سیاسی گردید. با پیروزی اصولیین بر اخباریان و قبول حق

استنباط و اجتهاد برای فقیه، عبور از حسی گرایی محقق و باب حدس و نگاه گشوده می شد که اصولاً استنباط، امری حدسی است. نظام صاف و روشنی که بر محور سلطان صوفی شکل گرفته بود و شریعت را در حد علمی ترویج می کرد، به فضای پرشور استنباطهای فقهی و سایه روشن حدسهای عقلی متحول گردید و استقلال جامعه مذهبی را نسبت به نهاد سیاسی به ارمغان آورد. با آزادی تفقه و اعتماد به تواناییهای عقل انسانی در راه اجتهاد دینی، جریان قدرت سیاسی روند پیچیده تر و ابهام آمیزی را پیدا کرد و ویژگی خاصی را به جایگاه شریعت در جامعه داد.

مهمترین جلوه روشن این صورتبندی جدید از نظام سیاسی را می توان در طی جنگهای ایران و روس مشاهده نمود. فقیه جامع الشرایط زمان یعنی مرحوم کاشف الغطاء (ره) به نیابت از جانب امام عصر (عج)، اذن و اجازه جهاد را به فتحعلی شاه قاجار می دهد و حضور و شرکت مردم در این جهاد عظیم نه به عنوان اتباع قاجار، بلکه به عنوان ملت شیعه ایرانی و تقلید از فتوای مرجع تقلید صورت می گیرد. نهضت عظیم تحریم تنباکو، صحنه دیگر و به تعبیری عالیترین تجلی چنین دیدگاه سیاسی است که مردم در تبعیت فقهی از حکم مرحوم میرزای شیرازی (ره) قرار می گیرند و حتی دربار ناصرالدین شاه هم از این رابطه بدور نمانده و در نهایت، خود شاه هم تمکین می نماید. پرهیز مرحوم میرزای شیرازی (ره) از همراهی با جریانهایی که پس از پیروزی نهضت در پی سقوط دولت بودند، نشان می دهد که در این نظام سیاسی، ملت و دین نه در مقابل دولت بلکه با جامعیتی کم نظیر و در عین صیانت از قدرتهای غیر دولتی، در پی حفظ وحدت کلی جامعه و حوزه ملی و شرعی است. اما این وحدت با ورود جامعه ایرانی به دوران انتقالی مشروطیت خدشه دار گردید و رسوخ بیگانگان را تسهیل کرد. همین معنی است که وضعیت دوره انتقالی را پیچیده تر می سازد. درخواست تاسیس عدالتخانه در نهضت مشروطیت هم مسبوق به همین سابقه است. در واقع اقتدار علما و مراجع دینی در نظام سیاسی دوره قاجار بصورت نوعی استقلال قضائی جلوه می نمود و مطالبات اولیه مشروطیت، رسمی نمودن همان واقعیت را پی گیری می کرد. زیرا در این دوران بیشترین مسئله مردم فقدان قانون و عدالت و دخالت بی حد و حصر کارگزاران دولت قاجاری در امور قضایی و تجاری بود. بنابراین مطالبات اولیه مردم نیز تحت تاثیر همین مسئله قرار داشت. به عبارت دیگر چهارچوب نظام با ثبات قبلی، با همه اشکالاتی که داشت بخاطر دخالت غیر معمول دولت به بهانه های قانونمند کردن امور الهام بخش درخواستهای اولیه مشروطه خواهان بود. آنها در پی تخریب نظام پیشین نبودند. ولی شکسته شدن قالب نظام پیشین، مطالبات فراوان و بعضاً متناقضی را در جامعه مطرح کرد که بیش از آنچه به ایجاد نظام جدید بینجامد آموزش و نوعی پرورش سیاسی برای مردم محسوب می شد و نشان می داد که روح جستجوگر جامعه، نظام جدیدی را طالب است که متناسب با پیچیدگی های نوین زندگی سیاسی و اجتماعی باشد. از عوامل مهمی که این بهم ریختگی را کمک کرد نفوذ فرهنگی و سیاسی استعمار و نیروهای غربی در جامعه ایرانی بود با نزدیکی قرن بیستم و پیش بینی وقوع جنگهای جهانی، تحرک بین المللی غربیان در سطح



منطقه ای و جهانی مضاعف گردید و همین امر که فی حد ذاته خاصیت تخریبی داشته و نمی توانست منجر به ایجاد نظام با ثبات داخلی گردد باعث پیچیده شدن بیشتر اوضاع گردیده و شک و تردیدها را افزود. نوشتن قانون اساسی و تاسیس مجلس شورای ملی هم نتوانست به ایجاد یک نظام با ثبات منجر گردد و نشان داد که مظاهر صوری مردمسالاری، جوابگوی نیازهای پدید آمده نیست و لزوماً باید حقیقتی متولد گردد تا نظامی متناسب با خود را به همراه آورد.

بطور کلی باید گفت که تمام دوره انتقالی در تاریخ سیاسی مردم ایران علیرغم همه تعارضها و تنوعهای بوجود آمده با دو ویژگی ممتاز می گردد که اولی عبارت از اعتماد به اسلام و رهبران دینی است و دوم بی اعتمادی نسبت به غرب و مبارزه با سلطه طلبی استکبار جهانی می باشد. حوادث گوناگونی که در طول دوران مشروطیت تا انقلاب اسلامی پدید آمد و همه آن شک و تردیدهایی که خصوصاً در مواجهه با غریبهها پدید می آمد نتوانست اعتماد به دین مقدس اسلام و همچنین بی اعتمادی به غرب را در بین مردم ایران از بین ببرد و همین دو معنا سرمایه ای بود که حرکت و رشد ملی در این دوره به سرانجام خود برسد و آمادگی برای دریافت پیام انقلاب اسلامی حاصل آید.

توجه به دوران با ثبات پس از انقلاب اسلامی هم، در شناخت مشروطیت موثر است و می تواند بسیاری از جستجوها و کاوشهای اجتماعی و تاریخی را توجیه نماید. نظام اسلامی بر اساس ولایت تاسیس گردید و رابطه ای ولایی بین همه آحاد جامعه و حکومت برقرار نمود این نظام، حکومت را فلسفه علمی تمامی فقه دانست و همه مردم را متولی فقه قرار داد مردم سالاری دینی حقیقتی بود که با این نگاه بوجود آمد و نشان داد که پایه محکم مردم سالاری عبارت از اتکاء آن به قدرت الهی است و ظهور قدرت الهی در این زمان، نظام مبتنی بر مردم سالاری دینی را نتیجه می دهد. بدین ترتیب همه کس و قوسهای دوران مشروطیت برای استقرار مردم سالاری قابل تبیین و تحلیل می گردد.